

تورا چنان که تویی هر نظر کجا بیند!

نقدی بر جرعه بر خاک، یادنامه دکتر یحیی ماهیار نوابی

تدوین «یادنامه» و «جشن‌نامه» یکی از شیوه‌های مرسوم برای بزرگداشت شخصیت‌های علمی و چهره‌های فرهنگی در سال‌های اخیر بوده است. دوستان، نزدیکان و همکاران استادان و دانشمندان، برای نکوداشت و بزرگداشت مقام علمی ایشان و گزاردن حقّ صحبت دیرین، مقالاتی تألیف و به پیشگاه ایشان تقدیم می‌کنند. این نوشته‌ها را همراه با شرح حال، سال‌شمار زندگی، نام مقالات و تألیفات و نیز خدمات علمی و فرهنگی آنان، در کتابی با عنوان «یادنامه» یا «جشن‌نامه» گرد می‌آورند. گاهی شاگردان این دانشمندان نیز برای ادای دین شاگردی و به پاس سال‌ها بهره‌گیری و دانش‌اندوزی، سهمی از کار را بر عهده می‌گیرند و یا خود تدوین و گردآوری آن را عهده‌دار می‌شوند. آنچه در این کار بایسته به نظر می‌رسد، این است که مقالات و نوشته‌های گردآمده تحت عنوان یادنامه یا جشن‌نامه، متناسب و درخور دانشمندی باشد که یادنامه یا جشن‌نامه از برای او تدارک دیده می‌شود، و چنان نباشد که خوانندگان پندارند که آن، از سر اجبار و بدون شور و شوق سامان یافته و ارزش و مقدار آن استاد و نیز حرمت دوستداران و خوانندگان را به حقیض کشیده است؛ که در این صورت، اگر به دقت نگریسته شود، ارزش‌های آن استاد یا دوستدارانش کاستی نمی‌گیرد، که بدنامی از بهر گردآورندگان متولد گردد. دکتر مهرداد بهار، با دوستانش که به فکر تدوین جشن‌نامه‌ای برای او بودند، مخالفت می‌کرد و نگران بود که «دوستان به دردسر می‌افتند و استادان به ملاحظه‌کاری؛ گروهی هم فرصت خواهند یافت که هرچه روی دستشان باد کرده، به نام او آب کنند» (یاد بهار «یادنامه دکتر مهرداد بهار»، ص ۱۰) و به این ترتیب، جشن‌نامه‌ای «بی‌جان و سرد» انتشار یابد (همان، ص ۴۸).

سیف‌الله چنگیزی*



* جرعه بر خاک، یادنامه استاد دکتر یحیی ماهیار نوابی.
* به کوشش دکتر محمود جعفری دهقی و همکاری
علی شهیدی.
* چاپ اول، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی،
۱۳۸۷.

نکته دیگر آن است که یادنامه یا جشن‌نامه می‌بایست شخصیت دانشمند مورد نظر را به طور کامل معرفی کند؛ شرح حال، تحصیلات، سال‌شمار فعالیت‌ها و خدمات علمی، نوع نگرش و تفکر او در رشته تخصصی و هر آنچه برای آشنایی خوانندگان ضروری می‌نماید، باید در آغاز آورده شود؛ به گونه‌ای که اگر دانشجویی تازه‌کار و حتی خواننده‌ای ناآشنا و غیرمتخصص کتاب را تورق کند، دریابد که کسی که یادنامه یا جشن‌نامه از برای او تدارک یافته، که بوده و چه کرده است.

جرعه بر خاک عنوان یادنامه استاد دکتر یحیی ماهیار نوبی است که به کوشش آقای دکتر محمود جعفری دهقی و همکاری علی شهیدی، به عنوان چهارمین مجلد از «مجموعه پژوهش‌های ایران باستان»، به همت مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی در سال ۱۳۸۷ منتشر شده است. کتاب با دربر داشتن ۱۳ مقاله فارسی در ۱۲۸ صفحه، و ۱۱ مقاله انگلیسی در ۱۴۷ صفحه، بر روی کاغذی نه چندان مرغوب به چاپ رسیده است. جرعه بر خاک با مقدمه‌ای کوتاه به همین نام، به قلم آقای دکتر جعفری دهقی آغاز می‌شود. این مقدمه به انگلیسی نیز ترجمه شده و در ابتدای بخش مقالات غیرفارسی گنجانده شده است. هم در بخش مقالات فارسی و هم در بخش مقالات غیرفارسی، شماره صفحات کتاب از اولین مقاله آغاز می‌شود و عکس مرحوم نوبی، فهرست مقالات، مقدمه یادنامه و سال‌شمار زندگی مرحوم نوبی شماره صفحه ندارد و در شمارش صفحات نیز محسوب نشده است. دکتر جعفری در مقدمه کتاب به شرح کلیاتی از شخصیت دکتر نوبی پرداخته و از «سرامدی دکتر نوبی در زبان‌های

**در جرعه بر خاک از همکاران دکتر نوبی،
مانند دکتر محسن ابوالقاسمی، دکتر
منوچهر مرتضوی و سایر همکاران ایشان
در دانشگاه تبریز و تهران، هیچ گفت‌وگو
یا مقاله‌ای دیده نمی‌شود و در عوض، از
کسانی مقاله چاپ شده است که نه دکتر
نوبی را دیده‌اند، نه شاگرد او بوده‌اند و نه
با او حشر و نشری داشته‌اند**

ایرانی، تاریخ و فرهنگ و ادبیات فارسی، گویش‌های ایرانی و فن شاعری»، «فروتنی»، «دانش ژرف و سرشار»، «میهن‌پرستی و آزادگی» و «عشق به آموختن و تعلیم و تربیت دانشجویان» سخن گفته‌اند (صفحات دوم و سوم مقدمه).^۱ دکتر جعفری برای شرح احوال و آثار استاد نوبی، مقاله آقای دکتر طاووسی را -البته با کسب اجازه از ایشان- در صفحات ۷۱ تا ۸۲ جای داده‌اند. زیننده بود که گردآورنده یادنامه با قلم خویش آنچه را درباره استاد نوبی می‌دانستند، می‌نوشتند و تمام آنچه را که در سال‌شمار زندگی استاد نوبی آورده‌اند، شرح می‌کردند و افق‌های فکری و نقش و جایگاه ایشان در بررسی و شناخت ادبیات و فرهنگ کهن ایران و نیز در ادوار تصدی سمت‌های اجرایی را باز می‌نمودند. اگرچه مقالات بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسندگان محترم نظم یافته است، اما بهتر آن بود که آنچه درباره استاد نوبی نوشته شده است، از این قاعده مستثنا می‌گشت و مقالات آقای دکتر طاووسی و خانم النما لالچونووا - که آن هم درباره استاد نوبی و خدمات علمی اوست - نه در میان، که در آغاز یادنامه قرار می‌گرفت؛ چنان که اگر خواننده ناآگاه کتاب را بگشاید، از گفتارهای آغازین با شخصیت مرحوم نوبی و خدمات علمی ایشان آشنا شود. اشعار حافظ، شهریار و مفتون امینی، که دکتر جعفری در نوشتن مقدمه از آنها بهره جسته، در ترجمه انگلیسی به فارسی نقل شده است؛ شایسته بود که این اشعار هم به انگلیسی ترجمه شود تا کار به تمامی انجام شده باشد.

سال‌شمار زندگی دکتر نوبی نیز در کمتر از یک صفحه و ظاهراً مطابق مقاله دکتر طاووسی، به گونه‌ای مشوش تنظیم شده است؛ ضمن آنکه برخی سال‌ها هجری شمسی است و برخی میلادی؛ در حالی که می‌باید همه سال‌ها بر اساس هجری شمسی باشد و در صورت صلاحدید گردآورندگان، برابر میلادی همه سال‌های شمسی، آن هم به طور دقیق ذکر شود. در سال‌شمار این یادنامه، سال «خاتمه ریاست دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز»، «۱۳۴۱/۱۹۶۰» نوشته شده است؛ در حالی که سال ۱۳۴۱ شمسی، مطابق با سال ۱۰۶۳-۱۹۶۲ میلادی است، نه ۱۹۶۰. با توجه به اینکه مقدمه یادنامه به انگلیسی ترجمه شده است، می‌بایست سال‌شمار زندگی استاد نوبی نیز به انگلیسی ترجمه می‌شد و بر اساس تاریخ میلادی در آغاز بخش مقالات غیرفارسی قرار می‌گرفت.

در جرعه بر خاک از همکاران دکتر نوبی، مانند دکتر محسن ابوالقاسمی، دکتر منوچهر مرتضوی و سایر همکاران ایشان در دانشگاه تبریز و تهران، هیچ گفت‌وگو یا مقاله‌ای دیده نمی‌شود و در عوض، از کسانی مقاله چاپ شده است که نه دکتر نوبی را دیده‌اند، نه شاگرد او بوده‌اند و نه با او حشر و نشری داشته‌اند.

نکته دیگر این است که آنگاه که برای یک استاد فارسی‌زبان

ایرانی تبار و متخصص در زبان‌های ایرانی و ادبیات فارسی در کشور ایران یادنامه‌ای تهیه می‌شود، تا حد امکان، مقالات باید به زبان فارسی نوشته شود، مگر مقالات محققان خارجی. جرعه بر خاک حاوی چند مقاله است که به دست ایرانیان فارسی‌زبان به زبان انگلیسی نوشته شده است؛ شاید از بهر تفاخر و فضل‌فروشی! مقاله خانم النا مالچونووا، هم به زبان فارسی و هم به زبان روسی چاپ شده است، که با وجود متن فارسی، چاپ متن روسی آن چندان ضروری به نظر نمی‌رسد.

گذشته از این، در چنین مجموعه‌ای ارجاعات و فهرست منابع همه مقالات می‌بایست یکدست باشد. در بسیاری از مقالات جرعه بر خاک، فهرست منابع بر اساس نام مؤلف و سال انتشار است و در برخی از مقالات بر اساس نام مؤلف و نام کتاب. ارجاعات نیز گاهی در پانویست آمده و گاهی درون متن. صفحه‌آرایی کتاب چشم‌نواز و شکیل نیست. اندازه فونت‌ها، فاصله سطرها از یکدیگر و حاشیه‌ها در همه مقالات یکسان نیست. در مقالات لاتین گاهی چند سطر پایانی مقاله در یک صفحه آمده و مابقی صفحه سفید است (صص ۴۵، ۹۰، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۴۷) و یادداشت‌ها یا فهرست منابع در صفحه بعد قرار گرفته است. گاهی حتی در یک صفحه فاصله سطرها تغییر کرده است (مثلاً صص ۱۰۰ و ۱۰۱).

علی‌رغم کوشش بسیار آقای دکتر جعفری دهقی در تدوین جرعه بر خاک گاهی برخی از نویسندگان - به قول مرحوم بهار - «ملاحظه‌کاری» نموده‌اند و این اندیشه به ذهن رخنه می‌کند که گویا «با شوق و برای نوابی» نوشته‌اند و در یک کلام، آنچه به پای نوابی ریخته شده است، درخور او نیست. البته چند مقاله استوار که نکات بدیع و تازه‌ای را مطرح می‌کند، در این یادنامه آمده، که چشم‌پوشی از آنها جفا بر نویسندگان است. در کتابی که عنوان یادنامه بزرگان و فرزندان نسل پیشین را بر خود دارد، بایسته است سخن، به شیوه معهود همان نسل، ساخته و پرورده و به بلندای مقام آنان گفته شود، تا مبدا «رقم مغلطه بر دفتر دانش» ثبت شود.

در ادامه این گفتار، چند مقاله از جرعه بر خاک معرفی و بررسی می‌گردد.

«ترکیب‌بندی از شاه‌داعی‌الله شیرازی، شاعر سده نهم هجری، به گویش شیرازی کهن»، نویسنده: دکتر محمود جعفری دهقی، صص ۱۲ - ۱۸

جناب آقای دکتر جعفری دهقی، در آغاز از رونق زبان فارسی سخن گفته و سپس نوشته‌اند که در این مقاله علاوه بر «تشریح دیدگاه عرفانی» شاه‌داعی، به «واکاوی گویش شیرازی در سده نهم از جنبه زبان‌شناسی پرداخته شده است» (ص ۱۲). پس از مختصری در معرفی شاه‌داعی شیرازی (صص ۱۲ و ۱۳)، ترکیب‌بند شاعر آمده

آنگاه که برای یک استاد فارسی‌زبان ایرانی تبار و متخصص در زبان‌های ایرانی و ادبیات فارسی در کشور ایران یادنامه‌ای تهیه می‌شود، تا حد امکان، مقالات باید به زبان فارسی نوشته شود، مگر مقالات محققان خارجی. جرعه بر خاک حاوی چند مقاله است که به دست ایرانیان فارسی‌زبان به زبان انگلیسی نوشته شده است؛ مقاله خانم النا مالچونووا، هم به زبان فارسی و هم به زبان روسی چاپ شده است، که با وجود متن فارسی، چاپ متن روسی آن چندان ضروری به نظر نمی‌رسد

(ص ۱۴) و در صفحه مقابل، آوانویسی شده و سپس هر بیت و نیز چند کلمه از گویش شیرازی به فارسی معنی شده است (صص ۱۶ - ۱۸). دکتر جعفری دهقی به رسمی شدن زبان فارسی دری از سده سوم و چهارم هجری، به عنوان زبان رسمی و ادبی ایران، تدوین متون ادبی و تاریخی و پاسداری سنت‌ها از طریق سرایش شاهنامه اشاره کرده و نوشته‌اند: «پس از این زمان، زبان فارسی همگام با زبان عربی، به عنوان زبان علم به کار گرفته شد و آثار ارزشمندی، نظیر ذخیره خوارزمشاهی، که بحق دایرة‌المعارف دانش پزشکی به شمار می‌رود، به زبان فارسی نگاشته شد» (ص ۱۱).

ذخیره خوارزمشاهی اثر سید اسماعیل جرجانی است که در سال ۵۰۴ هـ ق به فارسی نگاشته شده و از امهات کتب پزشکی عصر خود بوده است و نویسنده بسیاری از لغات و ترکیبات مهجور زبان فارسی را در کتاب خود به کار گرفته است (دربارۀ این کتاب ر.ک: صفا، ۱۳۶۸، ج ۲، صص ۳۱۴ - ۳۱۶ و نیز صص ۹۴۴ - ۹۴۵). اما این پرسش برمی‌آید که چرا دکتر جعفری دهقی از این کتاب یاد کرده‌اند؟ در نهضت علمی و ادبی قرن چهارم و پنجم هم آثار بسیاری به زبان فارسی در حوزه‌های مختلف علمی نوشته شده است که نویسندگان آنها از اصطلاحات علمی فارسی به جای کلمات و ترکیبات عربی استفاده می‌کردند (صفا، ۱۳۷۱، ج ۱، صص ۶۰۶ - ۶۱۰)؛ از جمله آثار فارسی ابن سینا (صص ۶۲۵ - ۶۲۶) یا کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، از ابوریحان بیرونی، که هر دو نسخه فارسی و عربی آن در دست است (همان: ۶۲۹ - ۶۳۰).

دکتر جعفری دهقی در ادامه نوشته‌اند: «پیش از این نیز در

غالب آثار علمی، به‌ویژه متون پزشکی، واژه‌ها و اصطلاحات گویشی مورد توجه واقع شده و برای مثال، سید اسماعیل جرجانی در ذخیره‌خوارزمشاهی پاره‌ای از این قبیل اصطلاحات را به گویش نیشابوری یاد کرده است» (ص ۱۱).

هم لغات و هم اصطلاحات گویشی، نه فقط در آثار علمی، که در همه متون ادب گذشته فارسی مورد توجه بوده و بسیاری از آثار مشحون از لغاتی است که در گویش نویسنده آن اثر کاربرد داشته است. شاید بهتر بود که استاد جعفری دهقی بیشتر به معرفی گویش شیرازی می‌پرداختند و با توجه به اینکه ایشان به گویش شیرازی در شعر یک شاعر عارف مسلک نظر داشته‌اند، به پیشینه کاربرد لغات گویشی، نه در آثار و متون علمی، که در اشعار، به‌ویژه اشعار عرفانی اشاره می‌کردند.

آقای دکتر دبیرسیاقی در مقدمه دیوان شاه‌داعی، ابتدا منقولات تذکره‌ها را آورده (شاه‌داعی، ۱۳۳۹: ج ۱، ۲۲ - ۳۵) و سپس سخنان تذکره‌نویسان را نقد کرده‌اند (همان: ۳۵ - ۶۶). دکتر جعفری دهقی برای معرفی شاه‌داعی نه از نقد و بررسی سخنان تذکره‌نویسان، که از مطالب تذکره‌ها که دکتر دبیرسیاقی در مقدمه دیوان نقل کرده، استفاده کرده‌اند (پیشین: ۲۲ - ۲۳). ایشان به نقل از فارسنامه ناصری نوشته‌اند: «داعی شیرازی ... با شیخ بسحق اطعمه معاصر و معاصر بود» (ص ۱۲؛ نیز شاه‌داعی، ۱۳۳۹: ج ۱، ص ۲۳). مرحوم دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات در ایران، جلد چهارم، صفحات ۲۴۴ تا ۲۵۲، شرح حال بسحق اطعمه و در صفحات ۳۳۳ تا ۳۴۲ شرح حال شاه‌داعی الله را به تفصیل ذکر کرده‌اند. دکتر صفا در شرح حال بسحق اطعمه، مصاحبت او با شاه‌داعی را، نظر به تفاوت سنی آنها ناممکن دانسته‌اند^۲ (صفا، ۱۳۷۱: ج ۴، صص ۲۴۸ - ۲۴۹)؛ در واقع در تذکره‌ها «نظام‌الدین احمد اطعمه» با «بسحق اطعمه» یکی دانسته شده است (همان). این نظام‌الدین احمد اطعمه اندکی پس از بسحق در شیراز می‌زیست و در اشعار خود، مانند بسحق، به انواع طعام‌ها اشاره می‌نمود. وی در سال ۸۵۰ در گذشته و شاه‌داعی قصیده‌ای در رثای او گفته و او را به فضل و دانش ستوده است (همان: ۲۴۵ - ۲۴۶). دکتر دبیرسیاقی نیز در مقدمه خود به این قصیده اشاره کرده و چند بیت از آن را آورده‌اند (شاه‌داعی، ۱۳۳۹: ج ۱، ص ۵۴) و نوشته‌اند که در تذکره‌ها از جمله در طرائق الحقایق «احمد اطعمه» را همان «بسحق اطعمه» دانسته‌اند (همان: ۵۵).

دکتر جعفری دهقی در ادامه شرح حال شاه‌داعی نوشته‌اند: «ممدوح دیگر داعی، شیخ مرشدالدین ابواسحق بهرامی بوده است» (ص ۱۳). کاربرد اصطلاح ممدوح برای «مرشدالدین ابواسحق بهرامی یا بهرامی»، پیش‌سوی صوفیه نعمت‌اللہی در شیراز و مراد شاه‌داعی (صفا، همان: ۳۳۴ - ۳۳۵؛ نیز شاه‌داعی، ۱۳۳۹: ج ۱، ص ۴۶) در

علی‌رغم کوشش بسیار آقای دکتر جعفری دهقی در تدوین جرعه بر خاک، گاهی برخی از نویسندگان - به قول مرحوم بهار - «ملاحظه‌کاری» نموده‌اند و این اندیشه به ذهن رخنه می‌کند که گویا «با شوق و برای نوابی» نوشته‌اند و در یک کلام، آنچه به پای نوابی ریخته شده است، در خور او نیست. البته چند مقاله استوار که نکات بدیع و تازه‌ای را مطرح می‌کند، در این یادنامه آمده، که چشم‌پوشی از آنها جفا بر نویسندگان است

اینجا چندان مناسب نمی‌نماید؛ زیرا شاه‌داعی شاعری عارف‌پیشه است، نه مدّاح، و شاه‌نعمت‌الله ولی و مرشدالدین بهرامی را که مراد او بوده‌اند، ستوده است. دکتر دبیرسیاقی نیز به این مسئله نظر داشته و چنین نگاشته‌اند: «ممدوح دیگر داعی، اگر بتوان نام ممدوح بدان داد، شیخ مرشدالدین ابواسحق بهرامی است» (شاه‌داعی، ۱۳۳۹: ج ۱، ص ۴۶). دکتر جعفری همین جمله را بدون ذکر عبارت شرطی آن نقل کرده‌اند.

ترکیب‌بندی که دکتر جعفری دهقی در این مقاله بررسی کرده‌اند، از کتاب صادرات یا کن ملاحظ شاه‌داعی شیرازی است که اشعار آن کتاب به تمامی به لهجه شیرازی سروده شده (نک. شاه‌داعی، ۱۳۳۹: ج ۱، ص ۶۰) و صفحات ۲۷۴ تا ۴۴۲ جلد دوم دیوان شاه‌داعی را به خود اختصاص داده است. پیش از هر چیز باید گفت از لهجه شیرازی، علاوه بر اشعار شاه‌داعی، نمونه‌هایی نیز در دیوان سعدی و حافظ موجود است و نشان می‌دهد که لهجه شیرازی تا قرن نهم با زبان رسمی و نوشتاری در ایران تفاوت داشته و فهم آن زبان، امروزه برای مردم شیراز، نه تنها دشوار، که محال است (نوابی، ۱۳۴۴: ۷۷ - ۷۸). محمدامین ادیب طوسی طی چندین مقاله با عنوان «کان ملاحظ» در نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۵، اشعار کتاب کن ملاحظ و از جمله ترکیب‌بند مورد نظر را معنی و برخی لغات را شرح کرده است. مرحوم دکتر نوابی نیز - که این یادنامه «جرعه‌ای» بر «خاک» اوست - بند سوم این ترکیب‌بند را در مقاله‌ای با عنوان «لهجه شیرازی تا قرن نهم هجری» آوانویسی و معنی کرده و برخی لغات را توضیح داده‌اند (نوابی، ۱۳۴۴، صص ۸۸ - ۹۰). آقای

محمدجعفر واجد نیز اشعار کتاب کن ملاححت را در کتابی با عنوان نوید دیدار شرح و ترجمه کرده‌اند (واجد، ۱۳۵۳: ۲۴۰ - ۲۴۶). آنچه دکتر جعفری دهقی در شرح و بررسی این ترکیب‌بند نوشته‌اند، همگی با اندک تغییری، همان یادداشت‌های ادیب طوسی، دکتر نوابی و واجد است. ایشان معنی فارسی برخی از لغاتی را نیز که این سه بزرگوار شرح کرده‌اند، بعد از معنی هر بیت آورده‌اند. دکتر جعفری دهقی در مقدمه مقاله وعده داده‌اند که به «تشریح دیدگاه عرفانی» و «واکاوی گویش شیرازی در سده نهم از جنبه زبان‌شناسی» پرداخته خواهد شد (ص ۱۲). به این ترتیب، پژوهنده علاقه‌مند ناآشنا با گویش شیرازی قرن نهم، انتظار دارد که فی‌المثل به مسائلی مانند وجه، زمان، شخص و گونه مصدری افعال، تحولات و اختلافات آوایی با زبان پهلوی یا فارسی، مسائل ریشه‌شناختی واژگان و بسیاری از مسائل صرفی و نحوی دیگر پرداخته شود و تعبیرات و اندیشه‌های عارفانه شاعر بازنموده گردد؛ اما در متن مقاله هیچ‌یک از این نکات مطرح نشده است.

ادیب طوسی در مقدمه اولین مقاله خود یادآوری کرده است که «اساس کار، چاپ دبیرسیاقی است که با نسخ دیگر مقابله و تصحیح شده» و «هر کجا تصحیحی لازم بوده، در داخل پراکنده آمده است» (ادیب طوسی، ۱۳۴۴: ۳۵۳)؛ آقای واجد نیز در شرح هر بیت، برخی لغات را تصحیح نموده‌اند. از آنجا که دکتر جعفری دهقی ترکیب‌بند را از نسخه دبیرسیاقی نقل کرده‌اند و معنی و شرح واژگان را از کتاب نوید دیدار و مقالات ادیب طوسی و دکتر نوابی، این تصحیحات را اعمال نکرده و یا در پانویشت یادآور نشده‌اند و این موجب اختلاف اشعار با آوانویسی و معنی آن گردیده است.

در بیت دوم ترکیب‌بند، در چاپ دبیرسیاقی واژه «نمیات» آمده و ادیب طوسی آن را به صورت «نمات» تصحیح نموده است (ادیب طوسی، ۱۳۴۵ الف: ۴۷). دکتر جعفری دهقی در متن شعر واژه را «نمیات» آورده و «nemiyat» آوانویسی کرده‌اند (ص ۱۵). در بیت نهم، ادیب طوسی واژه «بیبار» را به صورت «بار» تصحیح کرده است (همان: ۴۸)؛ واجد نیز در شرح این بیت یادآوری کرده است که «یا» در این واژه «برای حفظ وزن بیت تلفظ نمی‌شود» (واجد، ۱۳۵۳: ۲۴۳). دکتر جعفری دهقی این واژه را به همان صورت «بیبار» آورده و «beyār» آوانویسی کرده‌اند (ص ۱۵)؛ قرائت دو کلمه یادشده بدون تصحیح و به همان صورت که دکتر جعفری نقل کرده‌اند، موجب اختلال وزن شعر می‌شود.

بیت سیزدهم بنا بر چاپ دبیرسیاقی چنین است:

دریای رحمتی انه موجن شوان‌روزی

مرو و مهی شنز خن فضل این روزی (شاه‌داعی، ۱۳۳۹: ج ۲،

ص ۴۲۴)

ادیب طوسی واژه «دریای رحمتی» یا «دریای رحمتن» را به «دریای رحمتش» تصحیح کرده و بیت را چنین ترجمه کرده است: «دریای رحمتش شبانه‌روزی در موج است. مرغ [و] ماهی را از خوان فضل او روزی است!» (ادیب طوسی، ۱۳۴۵: ص ۴۸، پانویشت ۱۳).

دکتر نوابی نیز «دریای رحمتی» را از نسخه خطی به «دریای رحمتش» تصحیح نموده و در شرح بیت نوشته‌اند: «نسخه خطی: دریای رحمتش، نسخه چاپی: دریای رحمتی» (نوابی، ۱۳۴۴: ص ۸۹؛ نیز واجد، ۱۳۵۳: ۲۴۴). دکتر جعفری دهقی این واژه را در متن شعر «دریای رحمتی» نقل کرده (ص ۱۴)؛ اما «rahmate» آوانویسی و «رحمت او» معنی کرده‌اند: «دریای رحمت او شبانه‌روز در موج است. مرغ و ماهی را از خوان فضل او روزی است!» (ص ۱۷، بیت ۱۳). این اختلاف در بیت و معنی آن ناشی از این است که دکتر جعفری دهقی بیت را از دیوان شاه‌داعی نقل کرده‌اند و معنی را از مقالات ادیب طوسی و دکتر نوابی.

توضیحات و معانی دکتر جعفری دهقی از ترکیب‌بند شاه‌داعی - که غالباً منقول از ادیب طوسی است - در چند مورد قابل تأمل است، که در ادامه بدانها اشارتی می‌رود:

بیت دوم ترکیب‌بند چنین است:

یک گل نه باغ کون و سر شاخ وحدتن

اش صد‌هزار هزار موحد وجوشدست (شاه‌داعی، ۱۳۳۹: ج ۲، ص ۴۲۳)

ادیب طوسی این بیت را چنین ترجمه کرده است: «یک گل در باغ کون و سر شاخ وحدت است و هزار هزار موحدش بجوشیدن (دمیدن) است» (ادیب طوسی، ۱۳۴۵ الف: ۴۷).

دکتر جعفری دهقی بیت را چنین معنی کرده‌اند: «یک گل در باغ هستی (= هستی) بر سر شاخ وحدت است، و هزاران هزار موحد از آن جوشیده (= دمیده) است» (ص ۱۶).

در ترجمه دکتر جعفری دهقی ظاهراً واژه نخست «هستی» باید «کون» نوشته می‌شد و معنی آن در کمانک، بدین صورت: «یک گل در باغ کون (= هستی) ...».

حرف «و» در میان کلمات «کون» و «سر شاخ وحدت» را ادیب طوسی حرف ربط «و» معنی کرده، اما در واژه‌نامه، واژه‌ای به صورت «ve» آورده که حرف اضافه به معنی «به» است (ادیب طوسی، ۱۳۴۵: ص ۴۷۲). «و» در این بیت به معنی «به» است و واجد نیز این نکته را در شرح بیت یادآوری کرده (واجد، ۱۳۵۳: ۲۴۰)؛ بنابراین مصرع اول این بیت باید چنین معنا شود: «در باغ هستی یک گل به سر شاخ وحدت یا بر سر شاخ وحدت است ...»؛ واجد نیز این بیت را همین‌گونه معنی کرده است (واجد، ۱۳۵۳، ص ۲۴۱). دکتر جعفری

دهقی به درستی «یک گل در باغ هستی بر سر شاخ وحدت است» معنا کرده‌اند، اما در آوانویسی «و» را «u» نوشته‌اند (ص ۱۵)، در حالی که باید «ve» آوانویسی شود.

در معنی این بیت دو نکته قابل بررسی است:

نکته نخست این است که ضمیر «ش» در واژه «أش» چگونه باید معنی شود. مرجع ضمیر «ش» گلی است که بر سر شاخ وحدت است؛ دکتر جعفری دهقی این واژه را «u - š» آوانویسی کرده و پنداشته‌اند که از گلی که بر سر شاخ وحدت است، موحد روئیده؛ ادیب طوسی در واژه‌نامه، ذیل «أش» آورده: «(أ + ش) و او، و او را = ش ضمیر سوم شخص مفرد در حال مفعولی و اضافه» (ادیب طوسی، ۱۳۴۵: ج ۳۰۴) و در معنی مصرع دوم نوشته است: «هزار هزار موحدش بجوشیدن (دمیدن) است» (ادیب طوسی، ۱۳۴۵: الف: ۴۷). واجد مصرع دوم را چنین معنی کرده است: «... او را صد هزار هزار موحد (یکتاپرست) جوشیده و پیدا شده» (واجد، ۱۳۵۳، ص ۲۴۱)؛ بنابراین چنین به نظر می‌رسد که «برای او (برای آن یک گل) هزاران موحد جوشیده است» نه اینکه «از آن گل صد هزاران موحد جوشیده است»؛ چنان که دکتر جعفری دهقی پنداشته‌اند؛ زیرا از گل چیزی نمی‌دمد یا پیدا نمی‌شود.

نکته دیگر مفهوم همین فعل «جوشیدن» یا واژه «جوشدست» در این بیت است. ادیب طوسی و به پیروی از او، دکتر جعفری، «جوشیدن» را به معنی «سر برآوردن کشت» (لغت‌نامه، ذیل «جوشیدن») و مترادف با «دمیدن»، در مفهوم «سبز شدن، رستن، روئیدن، سر بر کردن از خاک» فرض کرده‌اند.

اما «جوش» به معنی «هنگامه، آشوب، شورش، غوغا» نیز آمده (لغت‌نامه، ذیل «جوش»؛ چنان که حافظ گوید:

امروز که بازاریت پر جوش خریدار است

دریاب و بنه گنجی از مایه نیکویی (به نقل از همان)

به این ترتیب، بهتر است در اینجا نیز همین گونه معنی شود، که بیشتر با مشرب عارفانه تناسب دارد: یک گل در باغ هستی بر سر شاخ وحدت است و صدها هزار موحد برای او در جوش و خروشد و هنگامه و غوغایی برپا کرده‌اند.

واجد در شرح این بیت نوشته است: «هزار هزار به جای هزار هزار آمده و مراد، بیان کثرت موحدان است، نه خصوص عدد». او «جوشیدن» را به معنی «برآمدن و پیدا شدن» دانسته و بیت را چنین معنی کرده است: «در باغ هستی یک گل بر سر شاخ وحدت است؛ او را صد هزار هزار موحد (یکتاپرست) جوشیده و پیدا شده» (واجد، ۱۳۵۳: ۲۴۱). گفتنی است «جوشیدن» را مجازاً «به صورت فراوان پدید آمدن و ظاهر شدن» نیز معنی کرده‌اند (انوری، ۱۳۸۱، ذیل «جوشیدن»):

سؤال کردم و گفتم جمال روی تو را

چه شد که مورچه بر گرد ماه جوشیده‌ست؟ (سعدی، به نقل از همان)

در این بیت شاه‌داعی نیز «صد هزار هزار» موحد که قید کثرت است، همین معنی «جوشیدن» را تأیید می‌کند.

بیت نهم این ترکیب بند این گونه است:

آن نوره کت نشاده ده کش سدره بونه تحت

رو بیار افوق فرق و بنی ناره از شجر (شاه‌داعی، ۱۳۳۹: ج ۲، ص ۴۲۴)

ادیب طوسی در شرح این بیت نوشته است: «آن نور را که نشاید دیدن، که سدره المنتهی در زیر اوست، رو به بالای سر بیاور و آتش آن را از درخت بین (شاید اشاره به آیه «انی أنست من جانب الطور نارا») باشد که موسی آتشی را که از درخت مشتعل بوده، دیده و به سوی آن رفته تا جلوه خدا را در آن ببیند» (ادیب طوسی، ۱۳۴۴: ص ۴۸، پانویشت ۷). دکتر جعفری دهقی تمامی این توضیحات را بی‌کم و کاست نقل کرده و تنها به جای «دیدن»، «دید» و به جای «شاید»، «احتمالاً» نوشته‌اند (ص ۱۷). در این توضیحات دو نکته در کار است:

نخست اینکه آیه‌ای به صورت «إنی أنست من جانب الطور نارا» بدون ارجاع به نام سوره و شماره آیه ذکر شده، حال آنکه آیه‌ای به این صورت در داستان حضرت موسی (ع) وجود ندارد. داستان حضرت موسی (ع) در سوره‌های طه، قصص و نمل آمده است؛ آنچه منظور نظر ادیب طوسی است، بخشی از آیه ۲۹ سوره قصص است که فعل به صیغه مفرد مذکر غایب آمده: «أنست من جانب الطور نارا» (از جانب طور آتشی دید) و نیز بخش دیگری از همین آیه و قسمتی از آیه ۱۰ سوره طه و آیه ۷ سوره نمل است که فعل جمله به صیغه متکلم وحده آمده: «إنی أنست نارا» (از دور آتشی می‌بینم). آنچه ادیب طوسی نوشته و دکتر جعفری هم نقل کرده‌اند، ظاهراً آمیخته این دو آیه است.

دو دیگر آنکه بر خلاف آنچه ادیب طوسی نوشته (ادیب طوسی، ۱۳۴۴: ص ۴۸، پانویشت ۷) و استاد جعفری دهقی نقل نموده‌اند، موسی به سوی درخت نرفت تا جلوه خدا را ببیند (ص ۱۷)؛ بلکه به سوی آتش رفت تا شعله‌ای از آن برگردد و برای خانواده خویش بیاورد (طه/ ۱۰، قصص/ ۲۹، نمل/ ۷) و چون به نزدیک آتش رسید، ندا آمد که منم پروردگار جهانیان (طه/ ۱۰ و ۱۱، قصص/ ۳۰، نمل/ ۸).

بیت پانزدهم چنین است:

غر فیض ای نبوت شقایق نشاش که

از رنگهی قبی خه نه سوسن کلادزی (شاه‌داعی، ۱۳۳۹: ج ۲، ص ۲۴۲)

دکتر نوابی واژه «کلادزی» را kolādozi آوانویسی (نوابی، ۱۳۴۴، ص ۸۸) و «کلاهدوزی» معنی و شرح کرده‌اند: «اگر فیض او نبود، شقایق را نشایستی از رنگ‌های قبابی خود در سوسن کلاهدوزی کردن (همان: ۸۹ - ۹۰). واجد نیز معنی واژه «کلادزی» را «کلاهدوزی» دانسته و یادآوری کرده که معنی بیت مبهم است (واجد، ۱۳۵۳: ۲۴۵).

ادیب طوسی در شرح و معنی بیت این واژه را «golādozi» آوانویسی کرده و «گل‌دوزی یا گلابتون دوزی» معنی کرده است: «اگر فیض او نبود، شقایق را نشایستی کردن از رنگ‌های قبابی خود در سوسن گلدوزی (یا گلابتون دوزی؟) (ادیب طوسی، ۱۳۴۵، ص ۱۹۷): ادیب طوسی خود در واژه‌نامه، «کلادوزی» را «colādūzi» آوانویسی و «کلاهدوزی» معنی کرده است (ادیب طوسی، ۱۳۴۵: ۴۷۶).

دکتر جعفری دهقی در آوانویسی به پیروی از مرحوم نوابی، واژه را kolādozi آوانویسی کرده (ص ۱۵)، اما در معنی بیت و توضیح واژه، به پیروی از ادیب طوسی آن را «golādozi» آوانویسی (ص ۱۵) و «گلدوزی (یا گلابتون دوزی)» معنی کرده‌اند: «اگر فیض او نبود، شقایق نمی‌توانست از رنگ‌های قبابی خود در سوسن گلدوزی (یا: گلابتون دوزی) کند» (جعفری، ص ۱۷).

در آوانویسی آشفستگی و اشتباهات فراوانی وجود دارد و برای خواننده مشکلات بسیار می‌آفریند، که برای نمونه، چند مورد ذکر می‌گردد. قوافی بند اول و آوانویسی آنها از این قرار است: کوشدست kūšedast؛ پوشدست pušedast؛ نوشدست nušidast؛ وجوشدست vijušidast؛ خوشدست xušedast؛ دوشدست dušedast. هجای قافیه (-ušedast) در دو جا -ušidast آوانویسی شده است: nušidast و vijušidast؛ ضمن آنکه واژه اخیر در توضیحات به صورت vejušedast آوانویسی شده است. ظاهراً تلفظ همه واژگان مذکور با هجای قافیه -ušedast صحیح است و در غیر این صورت موجب آشفستگی وزن شعر می‌شود. ادیب طوسی نیز این واژگان را در واژه‌نامه به صورت kūšedast (۱۳۴: د: ۴۶۷)، nušedast (ص ۴۷۲)، jušedast (ص ۴۶۰) و xušedast (ص ۴۶۱) آوانویسی کرده است. واژه پایانی مصرع اول بیت چهارم در متن فارسی «ببوت» آمده و در آوانویسی (ص ۱۴) bebū و در توضیحات (ص ۱۶) به صورت bebū نوشته شده است. در بیت دوم عبارت «نشاده ده» در آوانویسی našād-e deh (ص ۱۵) و در توضیحات nošādeda (ص ۱۷) آمده است. واژه «دت» در بیت شانزده، در آوانویسی «det» (ص ۱۵) و در معنی بیت «dat» (ص ۱۸) و واژه «می‌برزت» در بیت هفدهم، در آوانویسی به پیروی از نوابی (۱۳۴۴، ص ۸۸) «mibarozat» (ص ۱۵) و در معنی بیت به پیروی از ادیب طوسی به جای «miberozet»

(۱۳۴۵: ب: ۱۹۷)، «mībrozet» (ص ۱۸) آمده است.

در فهرست منابع این مقاله نیز اشتباهاتی دیده می‌شود. مشخصات کتاب‌شناسی دیوان شاه‌داعی - که آقای دکتر محمد دبیرسیاقی تصحیح نموده‌اند - در فهرست منابع چنین نوشته شده است: «دبیرسیاقی، محمد، دیوان اشعار شاه داعی الله شیرازی، ...» (ص ۱۸). دکتر جعفری دهقی به جای نام نویسنده اصلی کتاب، نام مصحح را نوشته‌اند؛ حال آنکه باید نام نویسنده اصلی در آغاز مشخصات کتاب‌شناسی نوشته شود و بعد از آن، عنوان کتاب و سپس نام مصحح. افزون بر آن، همه این مشخصات باید به همان صورت که در کتاب منبع نوشته شده است، ذکر شود. به این ترتیب باید مشخصات این کتاب به این صورت باشد: «شاه داعی؛ کلیات اشعار شاه داعی شیرازی؛ به کوشش محمد دبیرسیاقی؛ ...».

نکته دیگر اینکه دکتر جعفری دهقی پنداشته‌اند که «ادیب» نام و «طوسی» نام خانوادگی محمدامین ادیب طوسی است و مشخصات وی را چنین نگاشته‌اند: «طوسی، ادیب، ...» (ص ۱۸)؛ حال آنکه نام او «محمدامین» و نام خانوادگی او «ادیب طوسی» است و در فهرست منابع باید چنین نوشته شود: «ادیب طوسی، محمدامین؛ ...». بنابراین مشخصات کتاب‌شناسی آثار محمدامین ادیب طوسی، بنا بر ترتیب حرف نخست نام خانوادگی نویسندگان، باید در حرف «الف» قرار گیرد نه «طاء».

«مهرهای خسرو انوشیروان»، نویسنده: علی شهیدی، صص ۵۷ - ۶۱

سخن اصلی این مقاله، بررسی روایت مسعودی در کتاب مروج الذهب درباره چهار مهر خسرو انوشیروان است. مسعودی در این

دکتر جعفری برای شرح احوال و آثار استاد نوابی، مقاله آقای دکتر طاووسی را -البته با کسب اجازه از ایشان - در صفحات ۷۱ تا ۸۲ جای داده‌اند. زیننده بود که گردآورنده یادنامه با قلم خویش آنچه را درباره استاد نوابی می‌دانستند، می‌نوشتند و تمام آنچه را که در سال شمار زندگی استاد نوابی آورده‌اند، شرح می‌کردند و افق‌های فکری و نقش و جایگاه ایشان در بررسی و شناخت ادبیات و فرهنگ کهن ایران و نیز در ادوار تصدی سمت‌های اجرایی را باز می‌نمودند

روایت کارکرد، کتیبه مهر و جنس سنگ آنها را بیان کرده است. آقای شهیدی بر آن است که کتیبه مهرها «ترجمه کلماتی یا عباراتی از پهلوی به عربی بوده و می‌توان متن پهلوی آنها را بازساخت» (ص ۵۹). نیز معتقد است «شاید منبع ترجمه مسعودی و یا منابع عربی پیش از او، متن یا متون از میان رفته پهلوی بوده که به دست ما نرسیده؛ چونان بسیاری از متون زبان‌های ایرانی میانه که در نهضت ترجمه سده‌های نخستین پس از هجرت، مترجمان را به کار آمده است» (صص ۵۹ - ۶۰).

نویسنده پیش از بیان مطالب اصلی مقاله، سخنی چند درباره امور دفتری و دیوانی دوره ساسانی بیان کرده است. از آنجا که مسعودی از یک مهر بهرام گور، چهار مهر انوشیروان و نه مهر خسروپرویز یاد کرده، شهیدی بر آن است که این روایت بیانگر «افزایش نگرش شاهان ساسانی ... به امور دیوانی و دفتری» و نیز افزایش «ریزبینی دبیران و نویسندگان منابع و مراجع تاریخی مورد مطالعه مسعودی یا موزخان پیش از وی در شرح مهرهای انوشیروان و خسرو پرویز» است. او سپس نقل قول‌هایی طویل از مروج الذهب و اخبار الطوال دینوری آورده (ص ۵۷ - ۵۹) و خود در یک پاراگراف عبارت دینوری را شرح کرده است (ص ۵۹).

دینوری نوشته است: «قالوا و كانت ملوک الأعاجم يضعون علی غلات الأرضین شیئاً معروفاً من المقاسمات النصف و الثلث و الربع و الخمس إلى العشر» (الدینوری، ۱۸۸۸: ۷۲). شهیدی (ص ۵۸) ترجمه فارسی عبارت دینوری را از ترجمه صادق نشئت نقل کرده است: «پادشاهان ایران از محصولات زمین‌های زراعتی بر اساس نصف و ثلث و ربع و خمس تا عشر مالیات می‌گرفتند» (دینوری، ۱۳۴۶: ۷۵). شهیدی واژه «عشر» را در پاورقی سوم همان صفحه چنین شرح کرده است: «دانشی گسترده در زمینه کسرها» و در صفحه بعد نوشته است: «دینوری از ... دیوان‌داری یاد می‌کند که دبیرانش از دانش گسترده‌ای در به‌کارگیری کسرها برخوردار بوده‌اند» (ص ۵۹). در پاورقی نیز صورت لاتین کسر Fractions را ذکر کرده است. اما «دانشی گسترده در زمینه کسرها» یا «دانشی گسترده در به‌کارگیری کسرها» را با واژه «عشر» چه مناسبت؟ «عشر»، یعنی «ده‌یک چیزی، یک‌دهم» (فرهنگ معین: ج ۲، ذیل «عشر»). دکتر مهدوی دامغانی نیز این عبارت دینوری را چنین ترجمه کرده است: «گویند پادشاهان ایران برای درآمد غلات زمین‌ها خراج پسندیده‌ای تعیین کرده بودند که بر نصف و یک‌سوم و یک‌چهارم و یک‌پنجم تا یک‌دهم محصول معمول بود» (دینوری، ۱۳۶۴: ۹۹ - ۱۰۰).

دینوری از دیوانی به نام «سرای شمره» نام برده که امور رسیدگی و دریافت مالیات را بر عهده داشته و نوشته است:

«سَمی الدار التي یجیبی فیها (= الخراج) ذلک سرای شَمَرَه و

تفسیره دار التلثة الأنجیم و هی التي تعرف بالشمرجَ اليوم و قد قبل فی تفسیر ذلک غیر هذا ای أنما هی دار الحساب و الحساب شَمَرَه (شمار) و هذا کلام معروف فی لغة فارس الی اليوم یسمون الخراج الشَمَرَه بالشین علی معنی الحساب» (الدینوری، ۱۸۸۸: ۷۳).

شهیدی با نقل ترجمه فارسی این عبارات (صص ۵۸ - ۵۹) از صادق نشئت (دینوری، ۱۳۴۶، ص ۷۶) «سرای شمره» را به صورت عبارت پهلوی *srāy ī ōšmārag* بازسازی کرده و در پاورقی اول صفحه ۵۹ نوشته است: «پیدااست که دینوری در فهم معنای پهلوی *srāy ī ōšmārag* دچار اشکال است». شهیدی خود معنای این عبارت پهلوی و نیز استنباط خود را از «سرای شمره» بیان نکرده است؛ اما باید گفت دینوری در فهم «سرای شمره» هیچ مشکلی ندارد و به درستی آن را دریافته است.

آقای شهیدی گفته‌های ابن‌قتیبه دینوری را درباره چگونگی توفیق فرمان انتساب افراد به مناصب و آنچه انوشیروان در آن فرمان‌ها می‌نوشت، آورده و چنین ارجاع داده است: «تفضلی، ۱۳۷۸، صص ۲۴۰ - ۲۳۹. به نقل از عیون الأخبار، ج ۱، ۱۸، نیز محمدی، ۱۳۵۶، ص ۳۳۱» (ص ۵۹ پاورقی چهارم). آنچه شهیدی نقل کرده است، همان گونه که در پانویس آورده، همگی منقول از کتاب تاریخ ادبیات پیش از اسلام، نوشته دکتر تفضلی است؛ اما شیوه ارجاع او به گونه‌ای است که گویی دینوری در قرن سوم در کتاب عیون الأخبار این مطالب را از کتاب مرحوم دکتر تفضلی نقل کرده است! نویسنده مقاله باید پانویس ارجاعی خود را این گونه می‌نوشت: «عیون الأخبار، ج ۱، ۸ به نقل از تفضلی، ۱۳۷۸، ص ۲۳۹». قسمت دوم پاورقی ارجاعی مقاله شهیدی، «محمدی، ۱۳۵۶: ۳۳۱»، نیز همان پاورقی ارجاعی دکتر تفضلی است

اگرچه مقالات بر اساس ترتیب الفبایی

نام خانوادگی نویسندگان محترم نظم

یافته است، اما بهتر آن بود که آنچه درباره

استاد نوابی نوشته شده است، از این قاعده

مستثنا می‌گشت و مقالات آقای دکتر

طاووسی و خانم النا مالچونووا - که آن هم

درباره استاد نوابی و خدمات علمی اوست

- نه در میان، که در آغاز یادنامه قرار

می‌گرفت

(ص ۲۳۹ پانوشت ۶) و آقای شهیدی بی‌آنکه به این مأخذ رجوع و آن را در فهرست منابع خود ذکر کند، تمامی آنچه را که دکتر تفضلی بدان ارجاع داده، بی‌کم و کاست در پانوشت مقاله خود آورده است؛ در واقع شهیدی هم مطالب دینوری و هم ارجاعات را، همگی از کتاب مرحوم دکتر تفضلی اخذ کرده است. ارجاع اخیر کتاب فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، نوشته دکتر محمد محمدی ملایری است که همان مطالب دینوری را درباره شیوه توقیع‌نگاری انوشیروان نقل کرده است (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۲۷۵).

آقای شهیدی برای بررسی روایت مسعودی، عبارات عربی را از مروج الذهب، تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید نقل کرده و اساس کار خود را بر ترجمه ابوالقاسم یابنده بنا نهاده است. در مقاله حاضر، از متن عربی مروج الذهب، ویراسته دومینار و دو کورتی، و ترجمه آن استفاده شده است. گفتنی است بیوار در کتاب Catalogue of the Western Asiatic Seals in the British Museum مسعودی را درباره مهرهای شاهان ساسانی آورده و توضیحاتی بر آن افزوده و البته آقای شهیدی از این کتاب به عنوان منبع استفاده نکرده است.

آقای شهیدی در دو صفحه پایانی مقاله خود روایت مسعودی را آورده و در باورقی‌ها به بازسازی متن پهلوی نگین هر مهر، بررسی تناسب کاربرد هر مهر با جنس سنگ آن و نظرات قدما درباره خواص و اثرات آن سنگ پرداخته است؛ اما در ذهن خواننده چند پرسش برانگیخته می‌شود:

۱. آیا کتیبه مهرها را بدون شاهد می‌توان بازسازی کرد؟ و آیا می‌توان با این پیش‌فرض که منبع مسعودی متون ازبین‌رفته پهلوی بوده که به دست ما نرسیده است، معادل پهلوی برای نوشته مهرها تراشید؟

۲. آیا مهرهای انوشیروان بر اساس خواص سنگ‌ها و کانی‌ها ساخته شده است؟

۳. روایت مسعودی تا چه اندازه قابل اعتماد و استناد است؟ بلاذری به نقل از ابن‌مقفع در فتوح البلدان از مهرهای گوناگون یکی از شاهان پارسی برای اسناد سزی، رسائل (نامه‌ها)، کیفرنامه‌ها، اقطاعات و فرمان‌های تشریف (اعطای افتخارات و مناصب)، امور مالی یا خراج سخن می‌گوید (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۶۸؛ نیز نولدکه، ۱۳۷۸: ۳۷۵ - ۳۷۶ و کریستن‌سن، ۱۳۷۸: ۲۸۳). بلاذری مطالبی را نیز درباره چگونگی امضای فرمان‌های شاهی و شیوه گزارش امور مالی برای شاه، از قول ابن‌مقفع نقل کرده است (همان منابع). جهشیاری نیز درباره چهار مهر شاهان ساسانی سخن گفته است و علاوه بر کاربرد هر مهر برای دیوان خاص، کتیبه مهر را نیز ذکر می‌کند (جهشیاری، ۱۳۵۷: ۲). مسعودی در روایت مربوط به چهار مهر

انوشیروان (Mas'ūdī, ۱۸۶۱, p. ۲۰۵) و نه مهر خسروپرویز (Ibid, ۲۲۸-۲۳۰) هم دیوانی که آن مهر را به کار می‌برده است، هم کتیبه مهر و هم جنس مهر را ذکر می‌کند. در هر حال، همه این اقوال پیش از هر چیز گویای تعدد دیوان‌ها یا به اصطلاح امروزی، وزارتخانه‌های دربار ساسانی بوده (نک. کریستن‌سن، همانجا) که بعدها در دوره اسلامی، سازمان اداری خلفا نیز بر اساس آن شکل گرفته است.

در بررسی روایت مسعودی، باید از میان مهر یا اثر مهرهای موجود، شاهی یافت که سخنان او را تأیید کند؛ آنگاه می‌توان کتیبه مهر را بازسازی کرد. گذشته از آن، اگر هم شاهی یافته آید، نمی‌توان به یقین آن را از آن انوشیروان دانست. چنانچه شاهی یافته نشود، سخن مسعودی در حد یک روایت باقی می‌ماند و به ضرس قاطع نباید درباره آن داوری کرد.

مسعودی در توصیف مهر اول از چهار مهر انوشیروان می‌نویسد (Mas'ūdī, ۱۸۶۱, p. ۲۰۴): «خاتم للخراج یاقوت أحمر یتقد کالتار نقشه العدل»^۲.

بنا بر گفته بیوار، کلمه «عدل» معادل با (l'styxy (rāstih) در زبان پهلوی است که اغلب بر مهرهای ساسانی منقوش است (Bivar, ۱۹۶۹, p. ۳۰). اما این سؤال در ذهن شکل می‌گیرد که آیا این واژه خاص مهرهای دیوان مالیه بوده و آیا همه مهرهایی که این واژه بر آنها نقش شده، کارکردی مربوط به امور مالیه داشته‌اند (Ibid). به اقرب احتمال نقش این واژه بر هر مهری، صرفاً یک سنت بوده و کاربرد آن برای دیوان امور مالیه خسرو انوشیروان تنها بر حسب اتفاق بوده است (Ibid, p. ۲۰۳). معادل پهلوی سه واژه دیگر «العمارة، التانی و الوفاء»، که به گفته مسعودی نقش سه مهر دیگر بوده، بر مهرهای موجود گواهی نشده است (Ibid, p. ۳۰).

نکته دیگر در بررسی روایت مسعودی این است که رابطه بین نقش و کارکرد مهرهای ساسانی را، خواه شخصی، خواه درباری، با قطعیت تعیین نمی‌توان کرد (Bivar, ۱۹۶۹, p. ۲۹). شاهی نیست که نشان دهد هر دیوان یا شعبه خدمات درباری، نقش و نگار مخصوصی داشته است (Ibid). به روایت مسعودی، خاتم خراج انوشیروان نقش «العدل» داشت (Mas'ūdī, ۱۸۶۱, p. ۲۰۴) (و به روایت جهشیاری، بر خاتم «خراج و آبادی» شاهان واژه «التأیید» منقوش بود و «العدل» بر خاتم «دادرسی» حک شده بود (جهشیاری، ۱۹۳۸: ۲)؛ مشاهده می‌شود که در روایات مختلف نیز چندان ارتباطی بین نقش و کارکرد مهر نیست؛ و گرنه می‌بایست در این باره اتفاق نظر باشد. به این ترتیب باید در پذیرش گفته مسعودی درباره نقش و کارکرد هر مهر، قدری احتیاط کرد.

روایت مسعودی درباره مهر سوم انوشیروان چنین است: «و خاتم للمعونة فصة یاقوت کحلی نقشه التانی» (Mas'ūdī, ۱۸۶۱, p. ۲۰۴).

ابوالقاسم پاینده - که شهیدی ترجمه او را اساس کار خود قرار داده - این عبارت را چنین ترجمه کرده است: «و انگشتی خاص مخارج بود که نگین یا قوت سرمه‌ای داشت و نقش آن تأمل بود» (پاینده، ۱۳۷۸: ۲۶۲).

شهیدی معادل پهلوی واژه «التانی» را drang دانسته و «درنگ و تأمل در مخارج» شرح کرده است (ص ۶۰). «المعونة» در عربی به معنی «یاری، دستگیری» است (لسان‌العرب، ج ۹، ذیل «عون») و با «مخارج» ارتباطی ندارد. دومینار و دکورتی با گسترش معنایی، آن را «مشورت، شورا» معنی کرده‌اند (Mas'ūdī, ۱۸۶۱, p. ۲۰۴). بنابراین ترجمه عبارت عربی به این گونه است: «و خاتمی برای مشورت، که نگینش یا قوت کحلی و نقش آن تانی (تفکر) بود». از آنجایی که شهیدی تنها ترجمه پاینده را مد نظر داشته و به متن عربی توجه نکرده است، دریافت او از عبارت نیز نادرست بوده و برای معادل تراشی و توجیه آن به خطا رفته است. گذشته از آن، آقای شهیدی صورت کلمه پهلوی و معنای امروزی آن را بدون توجه به تحول معنایی واژه در نظر گرفته و دلیل آن این است که برای معادل تراشی به فرهنگ پهلوی مکنزی رجوع نکرده؛ drang در پهلوی به معنی «زمان» و «دوره» (MacKenzie, ۱۹۷۱, p. ۲۷) و در فارسی کنونی به معنی «توقف، سکون؛ آهستگی، کندی؛ تأخیر و دیرکرد» است (معین، ج ۲، ذیل «درنگ»). شهیدی از واژه drang پهلوی، معنای فارسی آن را اراده کرده است. او همین روش را درباره نقش مهر چهارم هم به کار گرفته است؛ این مهر به گفته مسعودی، مخصوص امور «برید» بوده و بر اساس نسخه دومینار و دکورتی «الوفاء» (Mas'ūdī, ۱۸۶۱, p. ۲۰۴) و بر اساس نسخ ویراسته محیی‌الدین عبدالحمید - که ترجمه پاینده نیز بر اساس آن انجام شده - «الرجاء» و بنا بر نسخه بدل که در زیرنویس آمده، «الوفاء» بر آن منقوش بوده است (المسعودی، ۱۹۶۴: ۲۶۷). شهیدی معادل پهلوی «الوفاء» را paymān دانسته و «وفای به عهد و پیمان‌ورزی در امانت و نامه‌رسانی» شرح کرده است (ص ۶۱ پاورقی ۶). paymān در پهلوی به معنی «اندازه، دوره، اعتدال و معاهده» است (MacKenzie, ۱۹۷۱, p. ۶۷). در واقع آقای شهیدی واژگانی را از مسعودی گرفته و در معنی‌ای که خود می‌خواسته، به کار برده و توجیه کرده است. به روایت مسعودی، مهر «برید» خسروپرویز نیز نقش «الوفا» داشته (Mas'ūdī, ۱۸۶۱, p. ۲۲۹) است. شهیدی با در نظر گرفتن این مطلب نوشته است: «بر آن مهر پرویز نوشته الوفا به چشم می‌خورد و بر مهر انوشیروان در نسخه‌ای الرجاء و در نسخه دیگر الوفاء، که شاید این هر سه در بن یکی بوده‌اند (اما کدام یکی؟) و در نسخ به دو صورت دیگر تحریف شده‌اند» (ص ۶۱ پاورقی ۷). او سپس درباره واژه «الوفا» به مقاله «مهرهای خسرو پرویز» خود

در مجله نامه ایران باستان ارجاع داده است؛ اما نظرات او درباره واژه «الوفا» نیز کارگر نیست. توصیف مسعودی از مهر مذکور خسروپرویز چنین است: «و الخاتم الثالث قصة جزع نقشه فارس یرکض و حلقته ذهب منقوش فيه الوفا یختم به اجوبة البرید» (Ibid).

نقش این مهر واژه «الوفا» است. پاینده در ترجمه این عبارت نوشته است: «... کلمه الوفا را بر آن نقش کرده بودند ...» (پاینده، ۱۳۷۸: ۲۷۲)؛ شهیدی در مقاله «مهرهای خسرو پرویز» نوشته است:

«ظاهراً ابوالقاسم پاینده معادلی برای الوفا نیافته است. شاید aluha هزوارش بوده از صورت آرامی لوح ... اما چرا باید واژه لوح بر مهر نقش بندد؟ در میان مهرهای ساسانی، هستند مهرهایی که کتیبه رویشان خود واژه «مهر» (muhr) است که به املاهای گوناگون (mwdl ...) آمده است» نامه ایران باستان، سال ششم، شماره اول و دوم، ۱۳۸۵، صص ۳۱ - ۳۲.

جهشیاری نیز از نقش واژه «الوفا» بر مهر دیوان برید سخن گفته است (جهشیاری، ۱۹۳۸، ص ۲)، اما در فرهنگ هزوارش‌های پهلوی هزوارشی به صورت aluha وجود ندارد و واژه «الوفا» (به فتح «و») را در متن عربی باید «شتاب» معنی کرد. در لسان‌العرب «الوحي» با الف ممدود و مقصور به معنی «عجله، شتاب» و «الوفا» به معنی «السرعة و السرعة» آمده است (ذیل «وحي»). دومینار و دکورتی (۱۸۶۱، p. ۲۲۹) بیوار (۱۹۶۹، p. ۳۲) و آکرمن (۱۹۷۷، p. ۷۹۱) نیز واژه «الوفا» را «شتاب» معنی کرده‌اند.

به روایت مسعودی، نقش مهر بهرام گور، «بالأفعال تعظم الأخبار» بوده؛ شهیدی معتقد است که نوشته این مهر «به دلیل نثر مسجع عربی آن و داستان زبانزد عربی‌دانی و زندگی در میان مردم حیره، محتمل است در بن عربی باشد» (ص ۵۹). این عبارت در متن مروج الذهب ویراسته دومینار و دکورتی به این صورت آمده است: «بالأفعال تعظم الأخطار» (به کردار اندیشه‌ها برآیند) (Mas'ūdī, ۱۸۶۱, p. ۱۹۵). این عبارت گونه‌ای از شعارها و پندهای اخلاقی است که اگرچه معادل پهلوی آن در شواهد موجود از مهرهای ساسانی دیده نمی‌شود، اما کاربرد آن محتمل است (Bivar, ۱۹۶۹, p. ۳۰؛ نیز نک. تفضلی، ۱۳۷۸: ۲۱۱ - ۲۱۲).

نکته دیگر درباره مقاله آقای شهیدی، مسائل گوهرشناسی مهرهای انوشیروان است. اساساً اینکه شهیدی اعتقادات مربوط به خواص سنگ‌ها را از تنسوخ‌نامه ایلخانی اثر خواجه نصیر طوسی در قرن هفتم و جواهرنامه نظامی در قرن ششم نقل کرده و سپس ساخت مهرهای انوشیروان ساسانی را بر اساس این اعتقادات دانسته و با نظرات منقول در دو کتاب مذکور جنس مهرهای انوشیروان را توجیه کرده، به کلی نامعقول است. در زمان ساسانیان تجارت

برخی سنگ‌های قیمتی رواج داشته است (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۹۰ - ۹۱؛ و نیز همو، ۱۳۱۴: ۶۹ - ۷۰)؛ اما هیچ نوشته‌ای در حوزه کانی‌شناسی از دوران ساسانیان وجود ندارد (ر.ک. زاوش، ۱۳۴۸: ۳۹). در ادبیات فارسی میانه، اشاره به کانی‌ها و سنگ‌های قیمتی بسیار اندک و پراکنده است (Brunner, ۱۹۷۸, p. ۴۵). در بندهش که بخش نهم آن از آفرینش آفریدگان گوناگون سخن گفته، درباره سنگ‌ها سخنی به میان نیامده است. در رساله «خسرو و ریدگ»، که از بهترین خوارک‌ها، می‌ها، گل‌ها و بسی چیزهای دیگر یاد شده، هیچ اشاره‌ای به سنگ‌ها نشده است. باید به یاد داشت که این رساله گفت‌وگوی خسرو پرویز با ریدگی به نام «خوش آرزو» است (تفضلی، ۱۳۷۷: ۲۸۹-۲۹۰)؛ خسرو پرویزی که آقای شهیدی در مقاله «مهرهای خسرو پرویز» گمان کرده مهرهای منطبق با خواص سنگ‌ها ساخته شده است. در فصل ۶۴، «روایت پهلوی»، تنها رنگ و گاهی درخشش سنگ‌ها و نیز کارکردهای جادویی آنها یاد شده (میرفخرایی، ۱۳۷۷: ۸۱ - ۸۳؛ Brunner, ۱۹۷۸, p. ۴۵). اما نام خاص سنگ‌ها نیامده است. گفتنی است تاریخ گردآوری نهایی روایت پهلوی قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری قمری است (تفضلی، ۱۳۷۷: ۱۴۵). یک متن سغدی بودایی نیز در دست است که تقریباً به همان روش «روایت پهلوی» از سنگ‌ها سخن گفته (Benveniste, ۱۹۴۶, p. ۵۹-۷۳)^۲ و به اعتقاد برنر نمودی از تأثیر علوم هندی در آسیای مرکزی است (Brunner, ۱۹۷۸, p. ۴۵)؛ اما هنینگ بر آن است که این متن بیش از اندیشه‌های هند، متأثر از فرهنگ آسیای مرکزی است (Henning, ۱۹۴۶, p. ۷۱۴). به نظر می‌رسد در دوران ساسانیان درباره طبقه‌بندی و خواص کانی‌ها

سال‌شمار زندگی دکتر نوابی نیز در کمتر از یک صفحه و ظاهراً مطابق مقاله دکتر طاووسی، به گونه‌ای مشوش تنظیم شده است؛ ضمن آنکه برخی سال‌ها هجری شمسی است و برخی میلادی؛ در حالی که می‌باید همه سال‌ها بر اساس هجری شمسی باشد و در صورت صلاحدید گردآورندگان، برابر میلادی همه سال‌های شمسی، آن هم به طور دقیق ذکر شود

اعتقاداتی وجود داشته، که یا متأثر از بین‌النهرین بوده یا در فرآیند آمد و شدهای بین‌المللی از سرزمین‌های دیگر، از جمله هند و چین به ایران، رخنه کرده است (Brunner, ۱۹۷۸, p. ۴۵). هندیان با ساسانیان هم روابط تجاری برقرار کرده و هم در حوزه‌های علمی و شبه‌علمی اثرگذار بوده‌اند (Ibid). در هر حال، چنان نبوده است که مهرهای انوشیروان و خسرو پرویز بر اساس خواص سنگ‌ها ساخته شود و چنان که گفته خواهد شد، در میان مهرهای موجود دوران ساسانی، شواهدی از برخی سنگ‌هایی که مسعودی نام برده وجود ندارد.

پیشرفت اصلی کانی‌شناسی پس از اسلام، در قرون نخستین هجری بود که کتب حوزه‌های مختلف علمی از یونانی، سریانی و هندی به عربی ترجمه و آشنایی با کتاب کانی‌شناسی بیشتر شد و مسلمانان، خود به تحریر کتب در این حوزه علمی روی آوردند، که در میان آنها کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر ابوریحان بیرونی و سپس تنسوق نامه یا تنسوخ‌نامه خواجه نصیرالدین طوسی معروف‌ترین است (ر.ک. زاوش، ۱۳۴۸: ۲۹ - ۳۵). زاوش در کتاب کانی‌شناسی در ایران قدیم فهرستی کامل از آنها را گردآوری کرده (صص ۳۶ - ۴۸) و سپس اسامی سنگ‌ها، ویژگی‌ها و خواص آنها را مطابق با نظر قدما فراهم آورده است.

بیوار معتقد است متن مروج الذهب باید با دقت ترجمه شود؛ زیرا نام‌گذاری روش‌مند سنگ‌ها، دستاوردهای دوران اخیر است و از مسعودی برای نام‌گذاری سنگ‌ها چنین دقتی انتظار نمی‌رود (Bivar, ۱۹۶۹, p. ۳۲). بدون شک مسعودی از شناخت گوهرها مطابق با استانداردهای روزگار خود و نیز تفاوت مواد سنگ‌ها - که در روزگار وی اهمیت تجاری داشته‌اند - نیک آگاه و اصطلاحات او بر اساس معیارهای روزگارش دقیق بوده است (Ibid). اصطلاحات او برای سنگ‌های قرمز مختلفی که بر روی آنها کنده‌کاری می‌شده است، ابهام کاربرد آنها را در روزگار وی نشان می‌دهد. گونه‌های متفاوت یاقوت که در این روایات نام برده شده است، احتمالاً دشواری تمایز سنگ‌های قرمز مختلف، به ویژه یاقوت، لعل و بیجاده را برای جواهرفروشان آن دوره منعکس می‌کند (Ibid). از آنجا که علاوه بر رنگ قرمز، رنگ‌های دیگری نیز نام برده شده، شاید کاربرد اصطلاح «کوراندوم corundum» برای یاقوت دقیق‌تر باشد (Ibid)؛ اما از انواع کوراندوم (یاقوت) و نیز لعل در میان مهرهای ساسانی نمونه‌ای در دست نیست (Ibid, ۳۳-۳۴). از میان سنگ‌هایی که مسعودی نام برده، از جزع و عقیق، شواهدی در مجموعه مهرهای به‌جامانده از دوره ساسانی وجود دارد (Brunner, ۱۹۷۸, p. ۴۷; Ibid). تنها مهر سلطنتی به‌جامانده، از جنس جزع و از آن بهرام چهارم است (کد این مهر در فهرست بیوار ۱۱۹۳۵۲/BC است و توضیحات مربوط به آن در ص ۵۶ همان کتاب ذکر شده) (Bivar, ۱۹۶۹, p. ۳۳). فیروزه

نیز به سبب نرمی و نفوذپذیری آن در معرض خطر بوده و کاربرد آن بیشتر مناسب گردنبد و جواهراتی مانند آن بوده است (p, Ibid). (۳۴)

در هر حال، همان گونه که گفته شد، روایت مسعودی پیش از هر چیز بیانگر تعدد تشکیلات اداری ساسانیان است. همان گونه که نولدکه یادآوری کرده، مطالب منقول از ابن مقفع درباره مهرها از مطالب مسعودی صحیح‌تر است (نولدکه، ۱۳۷۸: ۳۷۵، پاورقی ۳). شاید مسعودی در ذکر کاربرد مهرها نیز تا حدی متأثر از اصطلاحات دیوانی رایج در روزگار خود بوده است. اصطلاح «رسائل» و «سجلات» (خاتم اول)، «تذکرات» (خاتم دوم) و «برات» (خاتم چهارم) - که مسعودی در توصیف مهرهای خسرو پرویز به کار برده - از اصطلاحات دیوانی دوران اسلامی است (ر.ک: انوری، ۱۳۵۵، ذیل همین اصطلاحات)؛ البته این مسئله قابل بررسی است که آیا در آثار مکتوب دوران ساسانی می‌توان معادلی برای واژگان مذکور یافت؟ نکته قابل توجه دیگر اینکه مسعودی یکی از خوانم انوشیروان را مخصوص خراج گفته است؛ اما در ذکر مهرهای خسرو پرویز، از خاتمی برای خراج و امور مالیه نام نمی‌برد، حال آنکه دیوان خراج از مهم‌ترین تشکیلات اداری ساسانیان بوده است. ابن مقفع و جهشیاری هم خاتمی را برای خراج ذکر کرده‌اند. مأخذ یا مأخذ مسعودی در نقل این روایات دانسته نیست؛ همان گونه که شهیدی گفته است (ص ۶۰)، می‌توان منبعی مکتوب برای روایت مسعودی تصور کرد. شاید مأخذ او با منابع رسمی ساسانی و آنچه در خزانه و آرشیه‌های دربار ساسانی یافت می‌شده بی‌ارتباط نباشد (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۷۴)؛ اما باید روایات شفاهی و اثرپذیری مسعودی از دانش رایج دوران خویش را نیز بدان افزود. به نظر می‌رسد که انتساب چهار خاتم به انوشیروان با نقوش «عدل، آبادی، تفکر و وفا» (عدل، العماره، التانی، الوفاء) هماهنگ با صفاتی است که خسرو به داشتن آنها در تاریخ مشهور شده است.

«نگاهی به نحو زبان سغدی»، نویسنده: دکتر زهره زرشناس، صص ۵۶ - ۴۳

نویسنده این مقاله در آغاز اشاره کرده است که «پژوهش حاضر صرفاً گوششی است برای معرفی نحو زبان سغدی و ارائه طرحی اجمالی از آن». این مقاله همان بخش «نحو» از کتاب دستنامه سغدی نویسنده است (صص ۱۴۴ - ۱۵۸) که در اینجا به صورت مقاله‌ای جداگانه ارائه شده است. ایشان در اولین پانویس صفحه ۴۳ یادآوری کرده‌اند که این مقاله بر پایه دو مقاله یوشیدا و سمیز ویلیامز و دو کتاب گرشویچ و شروو نوشته شده است و مشخصات این دو مقاله و دو کتاب را در فهرست منابع ذکر کرده‌اند. بر اساس فهرست منابع، مقاله یوشیدا بیش از دو صفحه نیست؛ مقاله سمیز ویلیامز نیز کمتر از یک صفحه درباره نحو مطلب دارد؛ در گرامر گرشویچ نیز نکاتی درباره نحو از یادداشت ۱۶۳۳ تا ۱۶۹۷ مطرح شده است.

مطالب مقاله در اصل، ترجمه بخش‌هایی از کتاب شروو با عنوان *An Introduction to sogdian* است که در فهرست منابع مقاله مشخصات آن آمده است و البته برخی تقسیم‌بندی‌ها از خانم دکتر زرشناس است. این کتاب شروو هرگز منتشر نشده و تنها با فرمت PDF در وبسایت شروو قابل دسترسی است. شروو در آغاز کتاب یادآوری کرده است که مطالب کتاب بدون اجازه نویسنده نقل نشود؛ احتمالاً خانم دکتر زرشناس پیش از نوشتن این مقاله و نیز پیش از گردآوری کتاب دستنامه سغدی - که ترجمه‌ای آزاد از همین کتاب شروو است - از او کسب اجازه نموده‌اند.

از آنجا که تاکنون به زبان فارسی مقاله‌ای برای معرفی نحو زبان سغدی نوشته نشده است، این مقاله به عنوان یک راهنما برای دانشجویانی که آغاز به یادگیری زبان سغدی نموده‌اند، مفید است؛ اما بهتر بود که مشخصات متونی که مثال‌ها از آن نقل شده است، بعد از هر مثال ذکر می‌شد. هرچند خانم دکتر زرشناس نوشته‌اند که از نمونه‌های موجود در متن‌های سغدی مانوی بیشتر استفاده شده است (ص ۴۳، پانویس ۱)، اما به نظر می‌رسد بسیاری از مثال‌ها در متون وجود ندارد و نویسنده مثال‌های کتاب شروو را نقل کرده که او خود نیز بر اساس نمونه‌های به کاررفته در آثار سغدی، جمله‌سازی کرده است. استفاده از جملات موجود در آثار سغدی برای درک و آشنایی با زبان سغدی تأثیر بسیار بهتر و بیشتری دارد؛ در حالی که جمله‌سازی در یک زبان مرده و سپس تحلیل نحو زبان بر اساس آن جملات، چندان مؤثر نخواهد بود. گذشته از آن، بهترین قالب برای بررسی نحو یک زبان، همان است که برونر در کتاب *A Syntax of Western Middle Iranian* به کار بسته و نیز طرحی که دکتر ابوالقاسمی در کتاب ارزشمند دستور تاریخی زبان فارسی در انداخته‌اند. شیوه این کتاب باید الگویی باشد برای نویسندگانی که آهنگ بررسی مسائل نحوی دارند.

در اینجا به برخی نکات این مقاله اشاره می‌گردد و به کتاب دستنامه سغدی و هم به کتاب شروو، که آن مبحث در آنجا مطرح شده، ارجاع داده می‌شود:

در صفحه ۴۳ شماره ۲ برای تطابق صفت و موصوف مثالی ذکر نشده است (دستنامه، ص ۱۴۵).

در صفحه ۴۵ (دستنامه، ص ۱۴۷؛ Skjaervø, ۱۹۹۷, p. ۲۴) در توصیف کاربرد حالت صرفی نهادی در قسمت «ب» آمده است: «برای نامیدن / نام دادن به کسی یا چیزی از حالت صرفی نهادی استفاده می‌شود. مثال:

او رستم است. *xō rustēmi xēči*.

در قسمت «ت» همان بخش (ص ۴۵ مقاله و دستنامه؛ ص ۱۴۷؛ Ibid) آمده است: «گزاره فعل بودن و برخی افعال دیگر، خواه اسم یا صفت، دارای حالت نهادی است. مثال:

رخش اسب است. *xō rəxši əspi əsti*».

این هر دو مطلب یکی هستند و در هر دو مورد از فعل ربطی X- «بودن» استفاده شده است. بهتر آن بود که هر دو قسمت «ب» و «ت» با این توضیح در یک قسمت خلاصه شود: «اسم یا حالتی که به وسیله فعل ربطی به نهاد جمله نسبت داده می‌شود در حالت صرفی نهادی است». زیرا توضیح «ب» و مثال آن برای نامیدن یا نام دادن به کسی یا چیزی نیست؛ بلکه برای منسوب کردن اسمی به کسی یا چیزی است. در صفحه ۴۶، قسمت ۶-۲ کاربرد حالت صرفی رایبی» (دستنامه، ص ۱۴۸)، دو فعل *šōθa- kām* (قسمت ب) (Ibid, p. ۳۱) و *wēnθa* (قسمت پ) (Ibid) به صورت دوم شخص مفرد «خواهی رفت» و «می‌بینی» ترجمه شده‌اند؛ این دو فعل هر دو دوم شخص جمعند، و باید به صورت «خواهید رفت» و «می‌بینید» ترجمه شوند.

با توجه به اینکه موضوع مقاله «نحو» است، پس باید برای ذکر مثال‌ها از جمله استفاده شود. برخی مثال‌ها در جمله نیامده‌اند؛ مثلاً در صفحه ۴۶ قسمت ۶-۲ بند «ب» (دستنامه، ص ۱۴۸، Ibid, p. ۳۱) آمده است: «از حالت صرفی رایبی برای نشان دادن اندازه‌هایی نظیر چند، چقدر، چه مدت استفاده می‌شود. مثال: *ēw mēθ*». اگر چه که حالت مفعولی در صرف سنگین شناسه نمی‌پذیرد، اما در هر حال، مثال باید در جمله باشد تا حالت مفعولی آن معلوم گردد. در صفحه ۴۸ (دستنامه، ص ۱۴۹، Ibid, p. ۳۷) هم برای حالت وابستگی نهادی آمده است: «یعنی اسم یا ضمیری که دارای حالت وابستگی است، در نقش نهاد جمله است. مثال:

فرمان من *māna fərmān*

یعنی من (که فاعل جمله‌ام) فرمان می‌دهم».

این مثال هم باید در جمله باشد تا بتوان حالت نحوی مورد نظر را نشان داد. همین گونه است درباره حالت «وابستگی رایبی» (ص ۴۸؛ دستنامه، ص ۱۵۰؛ Ibid, p. ۳۷).

در صفحه ۴۶ بند «ت» حروف اضافه پسایند و پیشایند آمده و در میان آنها از (۱۹، ۱۶۲۹§، Gershevitch) *kō ... sār* (Cf.) که بسیار هم پرکاربرد است، ذکری نرفته، اما برای آن مثال ذکر شده است؛ در حالی که برای دیگر حروف اضافه که نقل شده‌اند، مثال نیامده است.

در توصیف کاربرد حالت صرفی وابستگی - برایی (ص ۴۷؛ دستنامه، ص ۱۵۰؛ Skjaervø, ۲۰۰۳, p. ۳۷) با اشاره به یکسانی این دو حالت در زبان سغدی، در دو بند «الف» و «ب» مثال‌هایی آمده، اما معلوم نشده که کدام یک حالت صرفی «برایی» است و کدام یک «وابستگی». در شرح کاربرد حالت صرفی «ازی - بایی» (ص ۴۹؛ دستنامه، ص ۱۵۱؛ Ibid, p. ۳-۴۲) نیز این تقسیم‌بندی انجام

نشده است.

در ص ۵۱ شماره ۸-۲ (دستنامه، ص ۱۵۳) چنین آمده است: «بندهای ربطی (موصولی): بندهای ربطی یا موصولی به دنبال اسامی اصلی می‌آیند. در این بندها، ضمائر موصولی - پرسشی به عنوان حرف ربط به کار می‌روند» و *kē-ču* و *čānō* مثال آمده‌اند. ضمائر پرسشی، موصولات و حرف ربط هر یک مقولاتی جدا از یکدیگرند. *kē* و *ču* اگر به معنی «چه کسی» و «چه چیزی» باشند، ضمیر پرسشی‌اند (Gershevitch, ۱۹۵۴, §۱۵۲) و اگر به معنی «کسی که» و «چیزی که» باشند، موصولند (Gershevitch, ۱۹۵۴, §۱۵۰۲). *čānō* هم حرف ربط است. شروو نیز موصولات، ضمائر پرسشی و حرف ربط را جداگانه توضیح داده است (Skjaervø, ۱۹۹۷, p. ۴-۵۳). بحث ضمائر پرسشی باید در قسمت «بندهای پرسشی» مطرح شود که در صفحه ۵۲ این مقاله آمده و بحث بندهایی که با موصولات آغاز می‌شود، نیز باید در ذیل عنوان «بندهای پیرو» در صفحه ۵۲ آورده شود. در این قسمت این مثال ذکر شده است:

«هر کار که به من باشد [که] تو فرمان دهی .

wisp ark ču-ti-me tēxu fərmāy-ē

در این مثال *CW* موصول است و ترجمه آن باید چنین باشد: «هر کار که تو مرا فرمایی». در این مثال تنها بخشی از جمله پایه *wisp ark* آمده و *ču-ti-me tēxu fərmāy-ē* نیز جمله پیرو است. در مثال روبه‌رو *ky* موصول و آغازگر جمله پیرو است: *ZKw tnp'rt pc'xšty ky wō'yō cntr 'wpt'nt* «آن تن‌ها را می‌پذیرد که در آنجا افتند» (Sundermann, ۱۹۸۵, p. ۲۰, line ۱۸, ۱۹).

در این مثال، *CW* موصول است و جمله پیرو با آن آغاز شده است:

nyšk'wt skwnw cw ZY xwty xcy 'xh dōnymynch ptmyōy 'rky

خارج می‌کند آنچه خود هست کار روزانه برگزیدگان (Ibid, p. ۲۷, line ۱۱۹, ۱۲۰).

در این مثال، *C'nw* نه موصول و نه ضمیر پرسشی است، بلکه حرف ربط پیرو ساز است:

xw 'βc'npō'ykt 'pt c'nw kw sm'wtry s'r 'wptnt s't .rwš'nt ZY šr'kr'yt 'ys'nt

«آب‌های گیلهانی چون به اقیانوس ریزند، همگی خروشان و غران می‌آیند» (Ibid, p. ۲۲, line ۳۷, ۳۸).

در صفحه ۵۳ (دستنامه، ص ۱۵۵) به جای اصطلاح «بندهای مفروض» در برابر *hypothetical clauses* آمده، که بهتر است همان «بندهای شرطی» که اصطلاحی آشناتر و پرکاربردتر است، به کار رود.

در صفحه ۵۲ و ۵۳ (دستنامه، ص ۱۵۵) در ذیل بندهای پیرو می‌بایست از بندهای پیرو مکانی هم ذکر می‌رفت و مثال آن هم همان است که در همان صفحه، پیش از پرداختن به بندهای پیرو، در قسمت بندهای پرسشی نقل شده و البته جمله پایه آن نیامده است:

ku eti u dēd mēnend xā ruxšenda βeyīšt

«جایی که آنجا مانند بغان روشنی / جایی که خدایان روشنی [در آنجا] اقامت دارند.»

خانم دکتر زرشناس در ذیل کاربردهای گوناگون وجوه فعلی نوشته‌اند: در اینجا به مواردی با کاربرد بیشتر اشاره می‌شود» (ص ۵۴؛ دستنامه، ص ۱۵۷) و تنها کاربرد وجه التزامی (Skjaervø, ۱۹۹۷, p. ۶۰-۱) و تمنایی (Skjaervø, ۱۹۹۷, p. ۶۷-۸) را بررسی کرده‌اند (ص ۵۴ - ۵۵؛ دستنامه، ص ۱۵۷). شایسته بود به سایر وجوه فعلی مانند اخباری و امری - که بسیار پرکاربردترند - و نیز وجه امکانی - هر چند وجه دانستن آن محل اختلاف است - اشاره‌ای می‌نمودند.

A survey of Manichaean middle Persian and

Parthian»، ابوالقاسم اسماعیل پور، صص ۳۹ - ۴۶

این مقاله در بخش مقالات غیرفارسی به زبان انگلیسی نوشته شده است و هشت صفحه از جرع بر خاک را به خود اختصاص داده است. صفحه هفتم تنها دو سطر از مقاله را در خود جای داده و مابقی صفحه سفید است و فهرست منابع در صفحه هشتم قرار گرفته است. این مقاله با فونتی بزرگ‌تر از سایر مقالات چاپ شده و فاصله سطرهای آن نیز بسیار زیاد است. نویسنده در پانوشته‌های ارجاعی، مشخصات کامل منابع را ذکر کرده و بار دیگر در کتابنامه نیز آنها را تکرار کرده است.

نام مقاله «بررسی فارسی میانه و پارتی ترفانی» است؛ اما مطالب آن کمتر با این موضوع مناسبت دارد. دکتر اسماعیل پور در آغاز به آثار مکشوفه ترفان اشاره کرده، و با عنایت به کتاب تاریخ زبان فارسی دکتر ابوالقاسمی این آثار را به لحاظ موضوعی طبقه‌بندی نموده (صص ۳۹ - ۴۰) و به تنوع زبانی آثار ترفانی - سغدی، اویغوری و چینی - اشارتی کرده‌اند (ص ۴۰). ایشان اندکی به معرفی آثار خانم بویس و زوندلمان در حوزه چاپ و بررسی متون مانوی پرداخته‌اند؛ در ادامه گزارش گونه‌ای مختصر از آثار ترفانی که به زبان فارسی و اویغوری منتشر شده یا خواهد شد و تیم‌های تحقیقاتی متخصص آن ارائه کرده و انجمن‌های علمی، فعالیت‌هایی را که برای چاپ متون ترفان انجام شده و می‌شود، و نیز چند وبسایت مربوط به آثار ترفانی را معرفی کرده‌اند. ایشان برای چاپ و انتشار متون یافته شده به زبان فارسی، چینی و اویغوری، تشکیل تیم‌های تحقیقاتی متشکل از محققان ایرانی و چینی، تألیف فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی - چینی و به طور کلی گسترش مطالعات چینی - ایرانی پیشنهاداتی ارائه کرده‌اند.

البته نظرات و پیشنهادهای دکتر اسماعیل پور بسیار شایان توجه و ارزشمند است؛ اما یادنامه دکتر نوایی را سخنی نغزتر و اندیشه‌ای پرمغزتر باید.

پی‌نوشت

- * دانشجوی دوره دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهین‌شهر.
۱. چنان که گفته شد، مقدمه این یادنامه شماره صفحه ندارد تا نگارنده مطابق عرف بدان ارجاع دهد.
 ۲. داعی متولد ۸۱۰ هـ ق است و بسحق متوفی به سال ۸۲۷ یا ۸۳۰ یا ۸۳۷.
 ۳. این عبارت در چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید به این صورت آمده است: «خاتم للخراج فسه من العقیق و نقشه العدل» (المسعودی، ۱۹۶۴: ۲۶۷).
 ۴. این متن را سرکار خانم دکتر بدرالزمان قریب با عنوان «طلسم باران» ترجمه کرده‌اند (ر.ک: قریب، ۱۳۴۸: ۱۲ - ۲۴).

کتابنامه

- ابن منظور، محمد بن مکرم، بی‌تا، لسان العرب اعنتی لتصحیحها: امین محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العبدی؛ ج ۱۵، الطبعة الثالثة، بیروت: دار احیاء التراث العربی و مؤسسة التاریخ العربی.
- ادیب طوسی، محمدمین، ۱۳۴۴؛ «کان ملاحه»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال هفدهم، شماره سوم، شماره مسلسل ۷۵، صص ۳۵۳ - ۳۷۶.
- _____، ۱۳۴۵ الف؛ «کان ملاحه»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال هجدهم، شماره اول، شماره مسلسل ۷۷، صص ۳۳ - ۴۸.
- _____، ۱۳۴۵ ب؛ «کان ملاحه»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال هیجدهم، شماره دوم، شماره مسلسل ۷۸، صص ۱۹۷ - ۲۱۲.
- _____، ۱۳۴۵ ج؛ «کان ملاحه»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال هیجدهم، شماره سوم، شماره مسلسل ۷۹، صص ۳۱۰ - ۲۸۷.
- _____، ۱۳۴۵ د؛ «کان ملاحه»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال هیجدهم، شماره چهارم، شماره مسلسل ۸۰، صص ۴۵۹ - ۴۷۵.
- انوری، حسن، ۱۳۸۱، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۳، چاپ اول، تهران: سخن.
- بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۳۴۶، فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران). ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۷، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش زاله آموزگار. چاپ دوم، تهران: سخن.

- مشکور، محمدجواد، ۱۳۴۶، فرهنگ هزوارش های پهلوی. تهران.
- میرفخرایی، مهشید، ۱۳۶۷، روایت پهلوی: متنی به زبان فارسی میانه (پهلوی ساسان). چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- نولدکه، تئودور، ۱۳۷۸، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان. ترجمه عباس زریاب. چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- واجد، محمدجعفر، ۱۳۵۳، نوید دیدار در شرح کتاب کان ملاحظت و منوی سه گفتار به زبان محلی شیرازی. اداره کل فرهنگ و هنر فارس.
- Ackerman, Phyllis. 1977; "Sāsānian seals"; *A Survey of Persian Art from prehistoric Times to the Present*; Arthur Upham Pope; Vol.II, Soroush Press, Tehran, pp. 784-815.
- Benveniste, E. 1946; *Textes Sogdiens*; Paris, p. 59-73
- Bivar, A.D.H. 1969; *Catalogue of the Western Asiatic Seals in the British Museum, Stamp Seals II: The sasanian Dynasty*; London.
- Brunner, CH.J. 1978; *Sasanian Stamp Seals in the Metropolitan Museum of Art*; New York.
- Frye, R.N. 1973; *Sasanian Remains from Qasr-i Abu Nasr*; Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts.
- Gershevitch, I. 1945; *A Grammar of Manichean Sogdian*; Oxford.
- Henning, W.B. 1946; "The Sogdian Texts of Paris"; BSOAS, p. 713-440.
- MacKenzie, D.N. 1971; *A concise Pahlavi Dictionary*; Oxford university press, London.
- Mas'ūdī, Abu'l-Hasan. 1861; *Murūj al-dhahab (Les prairies d'or)*; ed. And French trans. By C. B. de Meynard and P. de Courteille, Vol. II, paris.
- Skjrærvø, P.O. 2003; *An Introduction to sogdian*, Unpublished.
- Sundermann, W. 1985; *Ein Manichaisch-sogdisches Parabelbuch*, Akademie-Verlag Berlin.
- Yamauchi, K. 1993; *The Vocabulary of Sasanian Seals*, Tokyo.
- جهشیاری، ابی عبدالله محمد بن عبدوس، ۱۹۳۸ م - ۱۳۵۷ هـ ق، کتاب الوزراء و الکتاب. عنی بتصحیحہ و مراجعہ اصلہ بمقدمہ و صنع فہارسہ عبدالله اسماعیل الصاوی؛ طبعہ الاولی، مصر: مطبعہ عبدالحمید احمد حنفی.
- دهنخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه. چاپ دوم از دوره جدید، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، ۱۳۴۶، اخبار الطوال. صادق نشئت. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
-
- ۱۳۶۴، اخبار الطوال. مترجم: دکتر محمود مهدوی دامغانی. چاپ اول، تهران: نشر نی.
- الدینوری، ابی حنیفہ احمد بن داوود، ۱۸۸۸، الأخبار الطوال. تصحیح فلادیمیر جرجاس، الطبعة الأولى فی مدینة لیڈن المحروسة، بمطبع بریل.
- زاوش، محمد، ۱۳۴۸، کانی شناسی در ایران قدیم. ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- زرشناس، زهره، ۱۳۸۷؛ دستنامه سغدی. چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شاه داعی، ۱۳۳۹، کلیات شاه داعی شیرازی. به کوشش محمد دبیرسیاقی؛ تهران: کانون معرفت.
- صفاء، ذبیح الله، ۱۳۶۸، تاریخ ادبیات در ایران. ج ۱، چاپ دوازدهم، تهران: فردوس.
-
- ۱۳۷۱، تاریخ ادبیات در ایران. ج ۲، چاپ نهم، تهران: فردوس.
-
- ۱۳۷۱، تاریخ ادبیات در ایران. ج ۴، چاپ هشتم، تهران: فردوس.
- قریب، بدرالزمان، ۱۳۴۸، «طلسم باران». نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال ۷، شماره ۱، صص ۱۲ - ۲۴.
- کریستن سن، آرتور، ۱۳۱۴، وضع ملت و دولت و دربار در دوره ساسانیان. ترجمه و تحریر مجتبی مینوی. تهران: کمیسیون معارف.
-
- ۱۳۷۸، ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. ویراستار: حسن رضایی باغبیدی. تهران: صدای معاصر.
- ماهیار نوابی، یحیی، ۱۳۴۴، «لهجه شیرازی تا قرن ۹ هجری»؛ نشریه دانشکده ادبیات تبریز. سال هفدهم، شماره اول، شماره مسلسل ۷۳، صص ۷۷ - ۹۰.
- محمدی، محمد، ۱۳۷۴، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن و فرهنگ اسلامی و ادبیات عربی. چاپ چهارم، تهران: توس.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، ۱۳۷۸، مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم یابنده. ج ۱، چاپ ششم، تهران: علمی و فرهنگی.
- المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی، ۱۹۶۴ م - ۱۳۸۴ هـ، مروج الذهب و معادن الجواهر. بتحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید. الجزء الأول، الطبعة الرابعة، مصر: المكتبة التجارية الكبرى.